

دفاعیه دادگاه در مورد محکومیت به دلیل نقض قانون اقدام علیه امنیت کشور

یوجین دبس

هژدهم سپتامبر ۱۹۱۸

ترجمه: مزدک لیان

یازدهم مه ۲۰۱۶

یادداشت مترجم: این روزها در مطبوعات بسیار از کاندیدای "سوسیالیست" برنی سندرز در انتخابات مقدماتی ریاست جمهوری در امریکا می شنویم. اما جالب است بدانیم که نزدیک به یک قرن پیش در انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۹۲۰ امریکا یک کاندیدای مستقل سوسیالیست توانست نزدیک به یک میلیون رای، آنهم در حالیکه خودش در زندان بود، به دست آورد. این کاندیدا کسی نیست جز رهبر سوسیالیست اتحادیه های کارگری یوجین دبس. آنچه در زیر می آید ترجمه متن دفاعیه دبس است در دادگاهی در سال ۱۹۱۸ در آن به علت مخالفت اش با مشارکت کارگران در جنگ امپریالیستی و به اتهام خیانت و اقدام علیه امنیت کشور محاکمه و به ده سال زندان محکوم شد.

آقای رئیس دادگاه، از سال ها پیش من خویشاوندی ام را همه موجودات زنده دریافته ام، و تصمیم ام را گرفته ام که من ذره ای از پست ترین شان در زمین بهتر نیستم. آن وقت گفتم، اکنون هم می گویم که تا زمانی که طبقه فرودستی وجود دارد من جزوی از آن هستم، تا زمانی که یک عنصر تبهکار هست من بخشی از آن هستم و تا زمانی که یک نفر در زندان باشد من آزاد نیستم.

من به تمام آنچه در این دادگاه در حمایت و توجیه این دادرسی گفته شد گوش دادم ولی نظرم همچنان همان است که بود. من قانون جاسوسی را مصوبه ای مستبدانه می دانم که با اصول دموکراتیک و روح جامعه آزاد تناقضی آشکار دارد.

آقای رئیس، من در این دادگاه اعلام کردم که من با نظام اجتماعی ای که ما در آن زندگی می کنیم مخالف ام؛ که من به تغییرات بنیادین اعتقاد دارم – که البته حتی المقدور از راه های صلح آمیز و بدون آشوب به دست آید.

امروز صبح وقتی اینجا ایستاده بودم کودکی ام را بیاد آوردم. از در چهارده سالگی در تعمیرگاه راه آهن کار کردن را شروع کردم؛ و در شانزده سالگی لوکوموتیو ران شدم. همه مشقات و محرومیت های آن دوره را بیاد آوردم و از آن روز تاکنون دل در گرو طبقه کارگر داشته ام. من مدت ها پیش می توانستم نماینده مجلس باشم اما به زندان رفتن را ترجیح می دهم.

امروز، در این دادگاه، من به یاد کارگران کارخانه ها هستم، به یاد کارگران معادن و راه آهن. به یاد زنانی که در ازای دستمزدی ناچیز ناچارند در کارخانه جان بکنند. به یاد کودکانی که کودکی شان را در این نظام دزدیده اند و گرفتار در چنگال وقیح پول پرستان در خردسالی به سیاهچال های صنعتی برده می شوند تا خوراک هیولای ماشین باشند، در حالیکه روح و جسم خودشان گرسنه و از رشد باز مانده است. من آنها را می بینم که رشد نیافته و بیمارند. و جان های کوچک شان خرد شده و ترکیده چرا که در این اوج تمدن مسیحی، پول هنوز به مراتب مهم تر از پوست و گوشت کودکی است. در حقیقت امروزه طلا خداست، و حکم بی رحمانه اش بر همه امور بشر جاری است.

در این کشور، که زیر این طاق آسمان بیش از هر سرزمینی از مواهب بهره دارد، ما زمین های وسیعی با غنی ترین و بارورترین خاک، فراوان ترین منابع مادی، بارآورترین ماشین آلات روی زمین، را داریم و میلیون ها کارگر که حاضرند کارشان را با آن ماشین ها به کار بگیرند که برای هر مرد، زن و کودکی به فراوانی تولید کنند؛ و اگر هنوز عده زیادی از مردم ما قربانی فقر هستند و زندگی شان کشمکش بی پایانی است از جوانی تا پیری تا مگر مرگ نجات شان دهد و این قربانیان بخت برگشته را به خوابی بی رویا ببرد، تقصیر خدا نیست؛ نمی شود آن را به گردن طبیعت انداخت، بلکه این تماما بر گردن نظام اجتماعی ای است که ما در آن زندگی می کنیم و دورانش سپری شده و بایستی از میان برداشته شود. این نه فقط به نفع توده های زحمتکش که به نفع کل بشریت است...

آقای رئیس، من همچون همه سوسیالیست ها باور دارم که این ملت باید تمام صنایع اش را مالک باشد و اداره کند. باور دارم، و همه سوسیالیست ها باور دارند، که هر آنچه مورد نیاز و مصرف همگان است باید تحت مالکیت همگان هم باشد – که صنعت، بنیان زندگی اجتماعی ما، به جای اینکه تحت مالکیت خصوصی عده معدودی و در خدمت ثروتمند شدن شان باشد، باید تحت مالکیت مشترک همگان باشد و به نفع همگان به نحو دموکراتیکی اداره شود...

من مخالف نظم اجتماعی ای هستم که در آن کسی که مطلقاً هیچ کاری مفید نمی کند بتواند صدها میلیون دلار ثروت اندوزد، در حالیکه میلیون ها زن و مرد که تمام روزهای عمرشان را کار کرده اند به دشواری بتوانند از پس مخارج زندگی محقرانه شان برآیند.

این نظام نمی تواند تا ابد دوام یابد. من اعتراضم را به آن اعلام کرده ام. به کوچک بودن این تلاش واقفم، اما خوشبختانه من تنها نیستم. هزاران کس دیگر هم همچون من این را دریافته اند که پیش از آنکه ما بتوانیم واقعا از موهبات زندگی متمدنانه بهره ببریم، بایستی جامعه را به مبنای تعاون و همکاری از نو سازمان دهیم؛ و به این منظور ما یک جنبش عظیم اقتصادی و سیاسی را که در چهار گوشه جهان گسترده است سازمان داده ایم.

امروز بیش از شصت میلیون سوسیالیست، وفادار و حامی سرسخت این آرمان اند؛ فارق از ملیت، نژاد، کیش، رنگ پوست یا جنسیت. همه آنها برای این آرمان مشترک مبارزه می کنند. با انرژی بی پایان، همه در کار ترویج این نظم نوین اجتماعی هستند. شب و روز، سرشار از امید، همه می دوند و می کوشند و مشغولند. آنها هنوز در اقلیت هستند. اما آموخته اند که چگونه باید صبور باشند تا وقت اش برسد. آنها احساس می کنند، در حقیقت می دانند، که وقت اش به رغم همه مخالفت ها، و همه بگیر و ببندها، خواهد رسید. وقتی که این بشارت رهایی بخش به تمام مردمان برسد، وقتی که این اقلیت به اکثریتی پیروز بدل شود و به قدرت برسد، آغازی خواهد بود بر بزرگ ترین تغییر اجتماعی و اقتصادی در تاریخ.

در آن روز ما جامعه ای جهانشمول بر مبنای اشتراک همگان، و همکاری موزون همه ملت های زمین را خواهیم داشت...

آقای رئیس، من تقاضای عفو یا مصونیت نخواهم کرد. من می دانم که حقیقت در نهایت می باید پیروز شود. امروز بیش از همیشه درک می کنم که مبارزه عظیمی که میان قدرت های استثمار و طمع از یک سو و از سوی دیگر صفوف هر دم افزون صنعتگران برای آزادی و عدالت اجتماعی در جریان است.

من طلوع روزگاری بهتر برای بشریت را می توانم ببینم. مردم بیدار می شوند، و ناگزیر به خود خواهند آمد.

ملاحی که بر دریا می راند، وقتی از دیده بانی خسته است دیدگانش را به سوی ستاره راهنما می گرداند که بی رمق بر فراز اقیانوس خروشان می سوزد. نیمه شب که نزدیک می شود، ستاره راهنما می چرخد و افلاک در گردش جا به جا می شوند، و خداوند با انگشت اشاره ستارگان گذر زمان بر دایره گیتی را نشان می دهد. و گرچه بشارت را ناقوس نمی زنند، دیدبان می داند که نیمه شب در گذر است، و زمان رهایی و راحت باش نزدیک است. مردم را هر جا که هستند بگویید که دلگرم باشند، که ستاره راهنما می چرخد، نیمه شب در گذر است، و شادی با سحر فرا می رسد.